

حافظ و ابن‌یمین

علی‌اکبر احمدی دارانی*

چکیده

حافظ به شعر شاعران پیش از خود و معاصرانش آگاهی داشته است. او به لحاظ تاریخی در پایان قرن هشتم و به نوعی در پایان سنتهای شعری قرار دارد. مجموعه‌ای از سنتهای شعری که پیشتر از او در شعر فارسی به وجود آمده، در پیش روی حافظ بوده است و استفاده هنرمندانه از میراث ادبی پیشینیان، برای حافظ فرصتی پدید آورد تا با تغییری جزئی در ترکیبها و ویرایش مضمونهای شعر دیگران و بیان زیباتر آنها، جایگاه ممتازی بیابد. یکی از مهم‌ترین بخشهای حافظ‌شناسی، بررسی تأثیرپذیری حافظ از دیگران است. حافظ‌شناسان درباره تأثیرپذیری حافظ از شعر دیگران، فراوان نوشته‌اند؛ اما در این میان به ابن‌یمین و توجه حافظ به شعر او کمتر سخن گفته‌اند. ابن‌یمین بیست‌وسه سال پیشتر از حافظ درگذشته است و قرینه‌هایی در دست داریم که نشان می‌دهد، حافظ شعر ابن‌یمین را می‌شناخته است. در این نوشتار، به تأثیرپذیری حافظ از ابن‌یمین در سه بخش واژه‌ها، ترکیبها و استقبالها پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: حافظ، ابن‌یمین، بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، سعدی، نزاری قهستانی، امیرخسرو دهلوی.

آگاهی و احاطه حافظ بر شعر پیش از خود و معاصرانش و توانایی او در بهره‌گیری از امکانات زبانی و مضامین شعری، از ویژگیهای مهمی است که او را آخرین فرد و ممتازترین شاعران زبان فارسی ساخت و به نوعی پایان غزل سنتی را باعث شد. اگر حافظ ناآگاهانه و بدون ظرافت و بی‌آنکه تغییری در سخن و مضمونهای دیگران پدید

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

می‌آورد از شعر دیگران بهره می‌گرفت، شاعری بود مقلد و هیچ‌گاه، جایگاه شعری برجسته‌ای در شعر فارسی نمی‌یافت.

یکی از شاعرانی که حافظ از او تأثیر پذیرفته است و در پژوهش‌های حافظ‌شناسی کمتر به آن توجه کرده‌اند، ابن‌یمین است (نک: ریاحی ۱۳۷۴: ۲۲۱-۲۲۲؛ میرافضلی ۱۳۶۹: ۳۴-۴۴). حافظ در کمال بخشیدن به شعر خود از سعدی بهره فراوان برده است. از اقتباسها و شباهتها گرفته تا دریافت مضمونها و استقبالها. (نک: زکری جمیل سعدی ۱۳۷۳: ۳۰۳-۳۲۴) در فاصله زمانی بین سعدی تا حافظ، شاعران بزرگی چون امیر خسرو دهلوی،^۱ نزاری قهستانی (نک: نزاری قهستانی، دیوان، ۳۱۵-۳۴۵ و ۳۴۷-۳۷۴؛ مجتهدزاده ۱۳۷۵: ۲۵۷-۲۶۱؛ خرمشاهی ۱۳۷۲: ۶۲-۶۴) و ابن‌یمین ظهور کرده‌اند که از سعدی تأثیر پذیرفته‌اند و حافظ نیز متأثر از آنهاست؛ یعنی حافظ هم از سعدی تأثیر پذیرفته و هم از پیروان سعدی.

بر طبق قطعه‌ای در مجمل فصیحی، تاریخ درگذشت ابن‌یمین، روز شنبه هشتم جمادی‌الثانی ۷۶۹ است.^۲ از طرف دیگر، آنچه بسیاری از محققان درباره تاریخ وفات حافظ صحیح می‌دانند، سال ۷۹۲ است.^۳

بنابراین «پیری ابن‌یمین مقارن با جوانی حافظ بوده، شاعر خراسان [ابن‌یمین] فقط ۲۳ سال قبل از خواجه شیراز درگذشته است» (ریاحی ۱۳۷۴: ۲۲۲). قرینه‌هایی در دست داریم که حافظ با شعر ابن‌یمین آشنایی داشته و از شعر او تأثیر پذیرفته است:

۱. شعر ابن‌یمین دست کم ده سالی پیش از درگذشت حافظ، به نواحی فارس و شیراز رسیده است. بیاض تاج‌الدین احمد وزیر که در سال ۷۸۲ ق در محدوده جغرافیایی فارس و شیراز، گردآوری شده است، مشتمل بر اشعاری از ابن‌یمین است. بیست و سه قطعه از ابن‌یمین با عنوان «هذه من مقطعات ابن‌یمین حررها الامام یحیی بن معین جعله الله من اصحاب الیمین» (تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، ۱۳۸۱، ص ۲ ص/۲۴۳-۲۵۶؛ نسخه چاپی، ۳۰۳/۱-۳۱۷) در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر موجود است.

۲. در برخی از نسخه‌های دیوان حافظ، قطعه‌ای وجود دارد که از ابن‌یمین است.^۴ «وارد شدن شعر ابن‌یمین و چند شاعر دیگر به نسخ دیوان حافظ، این حدس را پیش می‌آورد که شاید خواجه شیراز به سخن این گویندگان توجه داشته و این

اشعار را به خط خود نوشته بوده که بعدها به دست جمع‌آوردندگان دیوان افتاده است» (ریاحی ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۳۳).

در دیوان ابن‌یمین از شاعرانی چون، خاقانی، مجیر، سعدی شعرهایی تضمین شده است (نک: ابن‌یمین، دیوان، ص ۱۲۹-۳۴۲، ۳۴۷، ۳۶۶، ۵۲۷). ابن‌یمین «طبعاً با شعرای بزرگ از قبیل سلمان ساوجی و حافظ شیرازی و عبید زاکانی و اوحدی مراغه و رکن صاین و نزاری قهستانی و شرف‌الدین رامی و غیره نیز مشاعرات داشته است، ولی متأسفانه چیزی در دست نمانده است؛ فقط شعر ذیل را در حق حافظ نامی ساخته است که معلوم نیست به حافظ معروف راجع باشد:

چه غم از طعنه ایام تو را ابن‌یمین

که جو حافظ به جهان یار و نگاری داری»^۵

۳. با مقایسه دیوان حافظ و ابن‌یمین، معلوم می‌شود که حافظ در مواردی، چه به لحاظ واژه‌ها و ترکیبها و چه به لحاظ مضمونها، تحت تأثیر ابن‌یمین است. این در حالی است که آگاهی ما از چند و چون ارتباطها و مراوده‌های شعری شاعران، بسیار اندک است و بجز اشاره‌های مختصری که به صورت حکایت در برخی از کتابها و تذکره‌ها وجود دارد، چیزی در دست نداریم و فقط از راه مقایسه و سنجش شعر شاعران با یکدیگر، می‌توان به این ارتباطها پی برد.

با آنکه همیشه مقطعات ابن‌یمین مشهور بوده است و همان‌طور که اشاره شد، برخی از این مقطعات، به شیراز قرن هشتم نیز رسیده است؛ اما تأثیرپذیری حافظ، فقط از مقطعات نیست.

تأثیرپذیری حافظ از ابن‌یمین را در سه بخش قرار داده‌ایم: الف. ترکیبها، ب. مضمونها، ج. استقبالها. طبیعی است که بسیاری از این موارد، از تعبیرات و مضمونهای رایج شعر فارسی است و فقط ابن‌یمین و حافظ از آنها بهره نبرده‌اند؛ اما قرینه‌هایی که بیشتر ذکر شد تا حد زیادی ما را مطمئن می‌سازد که در بیشتر این موارد، حافظ از ابن‌یمین متأثر شده است. در این میان اگر شاعرانی پیش از این دو یا همزمان، این ترکیبها و مضمونها را در شعر خود به کار برده باشند، در بخش بی‌نوشتها به آن اشاره شده است.

مجموعه‌ای از قطعات و رباعیات ابن‌یمین در سال ۱۳۱۸ ش به کوشش سعید نفیسی به چاپ رسید.^۶ سالها بعد حسینیعلی باستانی‌راد، دیوان ابن‌یمین را بر اساس

چند نسخه تصحیح کرد و در سال ۱۳۴۴ ش آن را به چاپ رساند که در سال ۱۳۶۳ ش به همان صورت تجدید چاپ شد. این تصحیح شامل قصاید، غزلیات، قطعات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مسمط، مخمس، مستزاد، چیستان، کارنامه، چند مثنوی، چون مثنوی «پند نوشیروان»، مثنوی «فی التوحید و المعرفة»، مثنوی «نوشیروان و موبدان»، مثنوی در پند و اندرز، مثنوی مجلس‌افروز، قطعات و اشعار عربی، رباعیات، مفردات و نمونه‌ای از مکاتیب و منشآت ابن‌یمین است.

دیوان حافظ به تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی که به کوشش ع. جریزه‌دار در انتشارات اساطیر در سال ۱۳۷۷ ش به چاپ ششم رسیده است، ملاک و مرجع اشعار حافظ در این نوشتار است.

الف. ترکیبها

- ابن‌یمین (قطعات، تاریخ و فیات)

کز قضای حق جلال ملک منصور علی

شد ز شهرستان به سوی روضه خلد برین^۷

(ص ۵۶۹)

- حافظ

روضه خلد برین خلوت درویشانست مایه محتشمی خدمت درویشانست

(ص ۱۲۰)

- ابن‌یمین (قصاید)

روز هیجا برنگیرد چون سپهر از تیر خصم

خصمش ار باشد هزاران با کمان اندر کمین

(ص ۱۴۰)

- حافظ

ز چشم شوخ تو جان کی توان برد که دایم با کمان اندر کمینست

(ص ۱۲۲)

- ابن‌یمین (رباعی)

بر چشم و دلم ز غم نمی نیست که نیست

بر جان ز حوادث المی نیست که نیست

خوش باش و مده فرصت شادی از دست

کز دور فلک هیچ غمی نیست که نیست

(ص ۶۳۹)

- حافظ

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

منت خاک درت بر بصری نیست که نیست...

غیر این نکته که حافظ ز تو ناخشنودست

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست^۸

(ص ۱۳۱-۱۳۲)

- ابن‌یمین (قطعات)

دیدم برین رواق زبرجد کتابتی بر لوح لاجورد نوشته به زر ناب*^۹

(ص ۳۲۱)

- حافظ

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

(ص ۱۹۱)

- ابن‌یمین (غزلیات)

مرا مستی عشق او ز سر بیرون نخواهد شد

چو عشقش در دهد ساغر کسی هشیار کی باشد*

(ص ۲۲۵)

- حافظ

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

(ص ۱۸۳)

- ابن‌یمین (قصاید)

چو روی ساقی مهوش عرق گیرد ز جام می

ز رنگ و بوی او گویی مگر بر گل گلابست این

(ص ۱۴۶)

- حافظ

دلخ و سجاده حافظ ببرد باده فروش

گر شراب از کف آن ساقی مهوش باشد

(ص ۱۸۱)

که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید

(ص ۲۲۱)

ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز

- ابن یمین (قصاید)

مر این دو اختر فرخنده را ز یکدیگر

(ص ۹۵)

به لطف خویش خدا تا ابد جدا مکناد

- حافظ

ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

(ص ۲۵۰)

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد

- ابن یمین (قطعات)

بی گنه بسته زندان و گرفتار قفس *

(ص ۴۳۳)

بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک

- حافظ

که درین دامگه حادثه چون افتادم

(ص ۲۶۳)

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

- ابن یمین (قصاید)

تا به روز حشر خواهد کرد تحریر خیال^۱

(ص ۱۲۶)

مردم چشم خیالت را شبی در خواب دید

- ابن یمین (رباعیات)

دیدست رخ آن صنم زهره جمال

بر کارگه دیده به تحریر خیال

(ص ۶۸۲)

تا مردم چشم پر نرم وقت وصال

با سوزن مژگان همه شب مشغولست

- حافظ

تحریر خیال خط او نقش بر آب است

(ص ۱۱۰)

افسوس که شد دلبر و در دیده گریان

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال
(ص ۲۵۶)

- ابن‌یمین (قطعات)

جهان و هر چه درو هست فارغیم از آن

که داغ هجر نیرزد تنعم وصلش^{۱۱}

(ص ۴۴۴)

- حافظ

جهان و هر چه درو هست سهل و مختصرست

ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

(ص ۲۲۵)

- ابن‌یمین (قطعات)

می‌برد ابن‌یمینم ره خرسندی پیش دو سه روزی که در این دیر خراب آبادم*

(ص ۴۶۸)

- حافظ

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(ص ۲۶۳)

- ابن‌یمین (مثنوی مجلس افروز)

یا الهی مرا ز من بیستان تا نباشم حجاب چهره جان

(ص ۶۰۱)

- حافظ

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

(ص ۲۷۸)

- ابن‌یمین (مثنوی مجلس افروز)

هر دو عالم فروغ روی ویست کعبه ما هوای کوی ویست

(ص ۶۰۶)

- حافظ

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
(ص ۲۹۱)

- ابن‌بیمین (قصاید)

خورشید می ز مشرق خم چون طلوع کرد

صد روشنی به عالم عقل و روان رسید
(ص ۵۰)

- حافظ

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد

گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن
(ص ۳۰۹)

- ابن‌بیمین (قطعات)

خوشا کسی که از او بد به هیچ کس نرسد

غلام همت آنم که این قدم دارد*
(ص ۴۰۴)

- حافظ

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سروم که این قدم دارد
(ص ۱۵۶)

- ابن‌بیمین (غزلیات)

گفتم ای دوست دلم بسته زلفین تو شد

گفت دیوانه همان به که بود در زنجیر*
(ص ۲۴۵)

- حافظ

باز مستان دل از آن گیسوی مشکین حافظ

زآنکه دیوانه همان به که بود اندر بند
(ص ۱۹۲)

- ابن‌یمین (غزلیات)

آب‌حیات می‌چکد از لب جانفزای تو راحت روح می‌دهد خنده دلگشای تو
(ص ۲۸۰)

- حافظ

تاب بنفشه می‌دهد طره مشکسای تو پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو
(ص ۳۱۸)

- ابن‌یمین (قطعات)

مرا چون خار غم در دل شکست از مهر گلرویان
نهادم سر از این حسرت بنفشه‌وار بر زانو
ولی نیک و بد گردون چو گردانست می‌گویم
عسی‌الایام ان یرجعن یوماً کالذی کانوا^{۱۱}
(ص ۵۰۵)

- حافظ

درین ظلمت‌سرا تا کی به بوی دوست بنشینم
گهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو
بیا ای طایر دولت بیاور مزده وصلی
عسی‌الایام ان یرجعن یوماً کالذی کانوا
(ص ۳۹۶)

- ابن‌یمین (قطعات)

چو دونان در این خاکدان دنی مباحث از برای دو نان مضطرب
یقین دان که روزی دهنده قویست مدار از طمع طبع را منقلب
و من یتق الله یجعل له و یرزقه من حیث لایحتسب*^{۱۲}
(ص ۳۲۱)

- حافظ

تو نیک و بد خود هم از خود پیرس چرا بایدت دیگری محاسب
و من یتق الله یجعل له و یرزقه من حیث لایحتسب
(ص ۳۸۷)

ب. مضامین

- ابن‌یمین (غزلیات)

گر چه یقینست آنکه دهن نیست ولی

می‌افکند حدیث توام در گمان که هست^{۱۴}

(ص ۲۰۹)

- حافظ

به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم

چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت

(ص ۱۰۴)

- ابن‌یمین (غزلیات)

به گوش جان من آید دمامد آوازی که هست طایر جان را هوای پروازی

بلی نشیمن او شاخسار سدره بود چه می‌کند قفسی و اندرو نه دمسازی

(ص ۲۹۶)

- ابن‌یمین (قطعات)

تو باز سدره‌نشینی فلک نشیمن تست چرا چو کوف کنی آشیان به ویرانه

(ص ۵۱۰)

- حافظ

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره‌نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

(ص ۱۱۴)

- ابن‌یمین (غزلیات)

رقیب ابن‌یمین را چه می‌کنی انکار جزالت سخن عذب او خدادادست

(ص ۲۱۲)

- حافظ

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

(ص ۱۱۴)

- ابن‌یمین (قصاید)

شکار مرغ دلم را فراز خرمن گل

کشیده دام ز زلف و نهاده دانه ز خال^{۱۵}

(ص ۱۲۳)

- حافظ

زلف او دامست و خالش دانه و آن دام و من

بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست

(ص ۱۲۶)

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

(ص ۱۷۵)

از دام زلف و دانه خال تو در جهان یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن

(ص ۳۰۹)

- ابن‌یمین

می نوش و ناامید ز غفران حق مباش کافزون ز جرم بنده بود عفو کردگار*

(ص ۲۴۱)

- حافظ

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش...

لطف الهی بکنند کار خویش مژده رحمت برساند سروش

لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه دانی خموش

(ص ۲۴۴)

- ابن‌یمین (قصاید)

از سواد چشم عالم بین من عکسی فتاد

بر بیاض روی چون ماه تو نامش کرد خال^{۱۶}

(ص ۱۲۶)

- ابن‌یمین (غزلیات)

همچون سواد چشم و سویدای دل مرا نور و سرور دیده و دل داد خال تو

(ص ۲۸۲)

- ابن یمین (غزلیات)

خال مشکینت سواد است که در چشم منست

ز آن سبب چشم مرا هست از او بینایی

(ص ۳۱۰)

- ابن یمین (رباعیات)

عکسی ز سواد دیده ابن یمین بر عارض او فتاد خالش گفتند

(ص ۶۵۵)

- ابن یمین (مستزاد)

چون مردمک دیده من خال رخ یار آن نقطه جـانم

(ص ۵۶۵)

- ابن یمین (رباعیات)

بر عارض آن بت که توان تن از اوست

خالست که بد حالی مرد و زن از اوست

گویی که مگر سیاهی چشم منست

ز آن روی که روشنی چشم من از اوست

(ص ۶۳۸)

- حافظ

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او

عکس خود دید گمان برد که مشکین خالیست

(ص ۱۲۸)

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم

که جان را نسخه ای باشد ز لوح خال هندویت

(ص ۱۴۳)

مدار نقطه بینش ز خال تست مرا که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

(ص ۱۸۹)

سواد دیده غمدیده ام به اشک مشوی که نقش خال توام هرگز از نظر نرود

(ص ۲۱۴)

نقطه خال تو بر لوح بصر نتوان زد مگر از مردمک دیده سواد طلبیم

(ص ۲۹۴)

عکسیست در حدیقه بینش ز خال تو
(ص ۳۱۷)

این نقطه سیاه که آمد مدار نور

- ابن‌یمین (غزلیات)

آئینه حسن بت من طاقت آهت^{۱۷}
(ص ۱۸۹)

ای دل مکن آه ستم از وی که ندارد

- حافظ

آینه دانسی که تاب آه ندارد
(ص ۱۶۱)

تا چه کند با رخ تو دود دل من

- ابن‌یمین (مسمط)

چون به میدان از برای گو زدن جولان کند

ای بسا قامت که زیر بار غم چوگان کند
(ص ۵۶۰)

- حافظ

پیش از آن کز قامت چوگان کنند
(ص ۲۰۰)

ای جوان سرو قد گویی ببر

- ابن‌یمین (غزلیات)

مردم از آتش سودای خط مشکینش

می‌رود ابن‌یمین را چو قلم دود به سر^{۱۸}
(ص ۲۴۸)

- حافظ

چگونه چون قلم دود دل به سر نرود
(ص ۲۱۴)

سیاه نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم

- ابن‌یمین (غزلیات)

بر میانش کمر از ساعد من می‌باید

ای دریغا چو کمر دسترسم نیست به زر^{۱۹}
(ص ۲۴۷)

- حافظ

من گدا هوس سروقامتی دارم

که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
(ص ۲۱۴)

بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ

خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش

(ص ۲۴۸)

در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

(ص ۲۹۶)

تا بو که دست در کمر او توان زدن

- ابن‌یمین (قطعات)

که مبادا از این بتر گردد

(ص ۳۹۰)

بر همه حال شکر ابن‌یمین

- حافظ

رو شکر کن مباد کزان بد بتر شود^{۲۰}

(ص ۴۵۹)

روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش

- ابن‌یمین (قصاید)

یوسف مصر دل اهل خراسان زین خبر

از حنیض چاه ذلت خیمه زد بر اوج ماه

(ص ۱۵۸)

- حافظ

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

(ص ۲۲۲)

عزیز مصر به رغم برادران غیور

- ابن‌یمین (قصاید)

هر که را مار سر زلفین پرتابش بخست

لعل چون تریاق او هم در زمان درمان کند

(ص ۵۵)

- ابن‌یمین (غزلیات)

آرزو دارم به تریاق لب جانپرورت

رحم کن چون مار زلف تابدارت دل بخست

(ص ۲۱۱)

- ابن‌یمین (غزلیات)

آن را که مار زلف تو بر دل زدست زخم

تریاق آبدار لب تو دم و فسون

(ص ۲۷۵)

- ابن‌یمین (غزلیات)

بارها مار سر زلف تو خستست مرا
وقت تریاک لب تست کزو جستم باز
(ص ۲۵۰)

- ابن‌یمین (غزلیات)

لطف کن با وی [باری] ز تریاق لبم ده شربتی
مار مسکین [مشکین] چون برین قلب سلیم افکنده‌ای
(ص ۳۰۶)

- حافظ

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت
از لب خود به شفاخانه تریاک انداز
(ص ۲۳۴)

- ابن‌یمین (قصاید)

آن سروری که از حسد بوی خلق او
بر تن قبا کند گل خوشبوی پیرهن
(ص ۱۴۱)

- حافظ

چون گل از نکهت او جامه قبا کن حافظ
وین قبا در ره آن قامت چالاک انداز
(ص ۲۳۴)

- ابن‌یمین (غزلیات)

در میان ما حجاب ابن‌یمین افتاد و بس
گر شود یکسر به جانان دسترس باشد مرا
(ص ۱۸۲)

- ابن‌یمین (غزلیات)

در میان من و او ابن‌یمین است حجاب
پرتال خرم آن روز که این هم ز میان برخیزد^{۲۱}
(ص ۲۳۲)

- حافظ

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(ص ۲۳۵)

- ابن‌یمین (قصاید)

از یمن بخت و طالع سعد و نفاذ حکم
هر کام دل که خواست بدان گشت کامکار
(ص ۱۰۲)

- حافظ

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدای

بر منتهای همت خود کامران شدم

(ص ۲۶۵)

- ابن‌یمین (قصاید)

چون حسنت از نصاب فزونست پس چرا

ما را زکات می‌ندهی از نصاب حسن^{۲۲}

(ص ۱۳۶)

- ابن‌یمین (غزلیات)

در شرع واجبست زکاتی به هر نصاب

لیک از نصاب حسن تو ما را نصیب نیست

(ص ۱۹۸)

- ابن‌یمین (غزلیات)

زکات حسن بده چون نصاب آن داری

به حکم شرع زکات از نصاب می‌جوئیم*

(ص ۲۶۳)

- حافظ

نصاب حسن در حد کمالست زکاتم ده که مسکین و فقیرم

(ص ۲۷۳)

- ابن‌یمین (غزلیات)

یار صافیدل اگر بایدت ای ابن‌یمین

این صفت نیست کسی را به‌جز از ساغر می^{۲۳}

(ص ۳۰۷)

- ابن‌یمین (رباعیات)

چون تعییۀ جهانیان بسیارست احوال کسی شناختن دشوارست

جامست که اندرون صافی دارد وان نیز چو نیک بنگری خونخوارست

(ص ۶۴۱)

- حافظ

جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم

(ص ۲۸۶)

- ابن‌یمین (قصاید)

بر آفتاب اگر فکنی سایه از نشاط
گردد چو ذره رقص کنان در هوای تو
(ص ۱۵۲)

- حافظ

به هواداری او ذره‌صفت رقص کنان
تال لب چشمه خورشید درخشان بروم
(ص ۲۸۹)

- ابن‌یمین (غزلیات)

به دو چشم آهوانش که دو مست شیر گیرند
که توان گرفت و نتوان کم جان خود کم او
(ص ۲۸۲)

- حافظ

به آهوان نظر شیر آفتاب بگیر
به ابروان دوتا قوس مشتری بشکن
(ص ۳۱۱)

عیب دل کردم که وحشی‌وضع و هرجایی باش
گفت چشم شیرگیر و غنج آن آهو ببین
(ص ۳۱۳)

ج. استقبالها

- ابن‌یمین (غزلیات)

منم از محنت ایام بدانسان که می‌پرس
و آن به دل می‌رسدم ز آفت دوران که می‌پرس...^{۲۴}
(ص ۲۵۱)

- ابن‌یمین (رباعی)

دارم هوس وصل تو چندان که می‌پرس
وان می‌کشم از هجر تو بر جان که می‌پرس
دل نزد تو می‌آمد و من می‌گفتم
چندانش بپرس از من حیران که می‌پرس
(ص ۶۷۶)

- حافظ

دارم از زلف سیاهش گله چندان که می‌پرس
که چنان زو شده‌ام بی‌سرو سامان که می‌پرس...
(ص ۲۳۷)

- ابن‌یمین (غزلیات)

ای روی دلربای تو باغ و بهار حسن

وی خط مشکبار تو نقش و نگار حسن...*

هستند بی‌قرار چو زلف تو عالمی

تا دیده دید در خم زلفت قرار حسن

گر ماه عارضت بگشاید ز رخ نقاب

دیوار کس نشان ندهد در دیار حسن*

یوسف برفت و حسن از این کهنه دیر برد

تو آمدی و شد ز تو نو روزگار حسن

(ص ۲۷۱)

- حافظ

خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن..

در زلف بی‌قرار تو پیدا قرار حسن...

فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن...

دیوار نیست جز رُخت اندر دیار حسن

(ص ۳۰۸-۳۰۹)

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن

در چشم پرخمار تو پنهان فسون سحر

خرم شد از ملاحظت تو عهد دلبری

حافظ طمع برید که بیند نظیر تو

ابن‌یمین (غزلیات)

ترسم همیشه بر تو ز عین‌الکمال تو

نور و سرور دیده و دل داد خال تو

محراب سازم ابروی همچون هلال تو*

چه جان و چه جهان چو نباشد وصال تو

در آرزوی طلعت فرخنده فال تو

ای آفتاب حُسن مبادا زوال تو*

میده نشان آنکه بیرسد ز حال تو

(ص ۲۸۲)

ای ماه آسمان لطافت جمال تو

همچون سواد چشم و سويدای دل مرا

از بس که با تو راست دلم گرچه گج بود

جان و جهان ز بهر وصال تو بایدم

روزی مرا برابر سالی به شب رسد

وقت زوال اگر چه بلند است آفتاب

ابن‌یمین به طره و خال معبرش

حافظ

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
این نقطه سیاه که آمد مدار نور
تا آسمان ز حلقه‌به‌گوشان ما شود
تا پیش بخت باز روم تهنیت‌کنان
برخاست بوی گل ز در آشتی درآی
در اوج ناز و نعمتی ای پادشاه حسن
در چین زلفش ای دل مسکین چگونه‌ای
مشک سیاه مجمره‌گردان خال تو
عکسیست در حدیقه بینش ز خال تو
کو عشوهای ز ابروی همچون هلال تو
کو مزده‌ای ز مقدم عید وصال تو
ای نوبهار ما رخ فرخنده‌فال تو
یارب مباد تا به قیامت زوال تو
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو^{۲۵}
(ص ۳۱۶-۳۱۷)

ابن‌یمین (غزلیات)

سنبل است آن [یا] بناگوش سمن سیمای تو
یا کمند عنبرین یا زلف سوسن‌سای تو...
سر فرازم بر فلک گر باز بینم خویش را
سرمه چشم جهان‌بین کرده خاک پای تو
(ص ۲۸۳)

حافظ

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو...
گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است
روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو^{۲۶}
(ص ۳۱۷-۳۱۸)

پی‌نوشتها

۱. نک: مجتبیایی ۱۳۶۴: ۴۹-۶۹؛ همچنین نک: همو ۱۳۸۵: ۲۳-۵۸ که این مقاله مجدداً در آن به چاپ رسیده است. «جاذبه غزلسرای سعدی بر امیرخسرو به هیچ وجه تعجب‌آور نیست؛ چه سعدی تا آن زمان بزرگترین غزلسرای زبان فارسی بود و زبانش از زمان امیرخسرو چندان دور نیست. آنچه بسیار قابل ملاحظه می‌نماید، تأثیر امیرخسرو است بر حافظ. وی در فاصله زمانی میان سعدی و حافظ قرار دارد. فوت امیرخسرو مقارن است با نوجوانی شاعر شیراز» (اسلامی ندوشن ۱۳۵۴: ۲۸، ۶۴۹-۶۵۶؛ برای نمونه‌ای از این تأثیرپذیری، نک: همان: ۶۵۵).

۲. بود از تاریخ هجرت هفتصدی با شصت و نه

روز شنبه هشتم ماه جمادی آواخرین

گفت رضوان حور را برخیز و استقبال کن

خیمه بر صحرای جنت می‌زند ابن یمین

(خوافی، مجمل فصیحی، ص ۵/۲)

۳. در مجمل فصیحی ذیل حوادث ۷۹۲ ق آمده: «وفات مولانای اعظم افتخار الافاضل شمس‌الملّة و الدّین محمد الحافظ الشیرازی الشاعر به شیراز...» در تاریخ او گفته‌اند:

بیت

به سال ب و ص و ذ ابجد ز روز هجرت میمون احمد

به سوی جنت اعلی روان شد فرید عصر شمس‌الدین محمد

«ب ص ذ به حساب ابجد برابر با سال ۷۹۲ است» (خوافی، مجمل فصیحی، ص ۹۹۴/۲)؛ همچنین نک: حافظ، چاپ علامه قزوینی و قاسم غنی: ۷۱-۴۷۰.

۴. بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش

[با تو گویم که چیست غایت حلم هر که زهرت دهد شکر بخشش]

هر که بخراشدت جگر به جفا همچو کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

از صدف یاد گیر نکته حلم هر که برد سرت گهربخشش [سربردت]

(حافظ، دیوان، ص ۳۹۳؛ ابن‌یمین، دیوان اشعار، ص ۴۳۷-۴۳۸)

این قطعه شعر - بدون اینکه به کسی منسوب شود - در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر ضبط شده است و مصحح محترم متن چایی بیاض، در بخش فهرستها آن را به کمال‌الدین اصفهانی منسوب کرده است (نک: تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض...، ص ۵۰۲/۲). قاسم غنی در کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، این قطعه شعر را به نقل از بیاض آورده است؛ شاید به حساب اینکه، چون این قطعه در دیوان حافظ ضبط شده، از حافظ است (نک: همان، ص ۳۱).

۵. رشید یاسمی ۱۳۷۳: ۵۱۹؛ این بیت در دیوان ابن‌یمین، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد یافت نشد.

۶. برای آگاهی از چایهای دیگر، نک: مشار ۱۳۵۲: ۱۴۹۷/۱.

۷. روضه خلد برین بستانسرای پیش نیست

طوطی خوشخوان جان دستانسرای پیش نیست

(خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، ص ۶۳۸)

۸. در سراپای وجودت هنری نیست که نیست عیب آن است که بر بنده نمی‌بخشایی

(سعدی، غزلهای سعدی، ص ۲۵۸)

۹. آقای میرافضلی در مقاله خود به نمونه‌هایی از شعر ابن‌یمین که حافظ از آنها متأثر شده، اشاره کرده و ما برای رعایت تقدم ایشان، آن شعرها را با این علامت * نشان داده‌ایم.

۱۰. چون خیال تو می‌کنم تحریر بخیه بر روی کار می‌افتد

(خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، ص ۲۲۷)

- از بس که من خیال تو تحریر می‌کنم
بشکست خامه مژه‌ام در بیان چشم
(سلمان ساوجی، کلیات، ص ۱۵۸)
- می‌کند از هوست نرگس چشمم هر شب
بی تو بر کارگه خواب، خیالت تحریر
(صاین هروی، به نقل از: مجتبیایی ۱۳۶۴: ۶۳)
۱۱. جهان و هر چه درو هست آشکار و نهان
مسلمست به عدل وزیر شاه جهان
(امیرمعزی، دیوان، ص ۵۹۹)
۱۲. مصرعی است از شاعر عرب، فند زمانی که انوری و عراقی هم آن را تضمین کرده‌اند. نک:
قزوینی، یادگار، ص ۷۰-۷۱؛ میرافضلی ۱۳۶۹: ۴۰-۴۱.
۱۳. نک: قزوینی، یادگار، ۶۸۶-۶۹.
۱۴. با من به خوش زبان بگشاد آن دهان‌تنگ
گفتی که کردگار یقین بر گمان نهاد
(امیرمعزی، دیوان، ص ۱۸۵)
۱۵. زلف تو دامست و خالت دانه و ما ناگهان
بر امید دانه در دام اوفتادیم ای پسر
(سنایی، دیوان، ص ۸۹۳)
- جایی که دام و دانه شود خال و زلف او
آن مرغ زیرکست که خود را به دام داد
(اوحدی، کلیات، ص ۱۳۸)
- در باغ عارضش ز برای شکار دل
زلف چو دام بنگر و خال چو دانه بین
(همان، ص ۳۳۰)
۱۶. گوئیا مردمک چشم جهان بین من است
بر بیاض گل رخسار تو آن نقطه خال
(صاین هروی، به نقل از: مجتبیایی ۱۳۶۴: ۶۶)
۱۷. به پیش چهره تو من ز غم دمی نزنم
که پیش آینه دانی که آه نتوان کرد
(کمال‌الدین اسماعیل، دیوان، ص ۶۹۹)
۱۸. سعدیا گر ز دل آتش به قلم در نزدی
پس چرا دود به سر می‌دودش هر نفسی
(سعدی، غزلهای سعدی، ص ۲۰۶)
۱۹. همچون کمر خود را به زر بر وی توان بستن ولی
چون زر نبیند در میان آهنگ بیزاری کند
(خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، ص ۲۶۳)
- به زر توان چو کمر، خویش را برو بستن
که جز به زر نتوان کرد دست در کمرش
(همان، ص ۲۸۵)

دارم ز میان تو تمنای کناری

خود را چو کمر گر چه به زر بر تو توان بست

(همان، ص ۳۸۳)

۲۰. این بیت در حافظ چاپ علامه قزوینی و قاسم غنی و همچنین در متن مصحح خانلری نیست. در چاپ خانلری در نسخه‌بدهای صفحه ۴۵۹ آمده است.

۲۱. به غایتی برسد اتصال من با دوست که جز کمال کسی در میانه حایل نیست

(کمال خجندی، دیوان، ص ۱۰۷۳)

۲۲. جانا زکات حُسن چه می‌داریم دریغ یا خود نصیب نیست من بی‌نصیب را

(امیرحسین دهلوی، به نقل از: ضیایی حبیب‌آبادی ۱۳۵۸: ۳)

۲۳. در کتاب *روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالیاب* (ص ۳۳) بیتی به این مضمون آمده است:

امروز درین جهان بجز شیشه می یک دوست ندارد اندرون صافی

مصحح *روضه‌الکتاب* (همان، ص ۲۷۸)، در تعلیقات نوشته‌اند: «ظ اشعار از خود مؤلف است.»

۲۴. حافظ دو غزل با ردیف «که می‌رس» دارد (درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس؛ دارم از زلف

سیاهش گله چندان که می‌رس). خرمشاهی در *حافظ‌نامه* احتمال داده است، ردیف و قافیه

غزل [درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس] ملهم از این مصراع خاقانی باشد. «دارم از چرخ تهی دو

گله چندان که می‌رس...» (نک: خاقانی، دیوان، ص ۵۴۳؛ در تصحیح انجوی از حافظ هم به

این بیت خاقانی اشاره شده، نک: همان، ص ۳۲۲). در حالی که شاه نعمت‌الله ولی دو غزل

با همین ردیف دارد (نک: نعمت‌الله ولی، دیوان، ص ۳۵۴ - ۳۵۵) و دیگر آنکه در شعر خاقانی

«که می‌رس» قافیه یا ردیف نیست. شاعران پیش از حافظ، با این ردیف طبع‌آزمایی کرده‌اند:

چندان ز غمت زار و نوانم که می‌رس وز هجر چنان خسته‌روانم که می‌رس

بی روی تو روزگار با چندین رنج می‌بگذارم ز غم چنانم که می‌رس

(مختارات من الرسائل، ص ۹)

نومید ز خویشتن چنانم که می‌رس رنجور به جان و تن چنانم که می‌رس

(همان، ص ۱۶)

گفتم ز فناء خود چنانم که می‌رس گفتم به بقائیت رسانم که می‌رس

یعنی چو به نیستی رسیدی خود را چندان هستی بر تو فشانم که می‌رس

(عطار، مختارنامه، ص ۱۲۷)

چیزی است عجب در دل و جانم که می‌رس

مستغرق آن چیز چنانم که می‌رس

زین هرچه که در کتابها می‌بینی

من آن بندانم این بدانم که می‌رس

(همان، ص ۱۰۷)

- ای مانده ز خویش در بلایی که می‌پرس
از هر چه بدان زنده دلی پاک بمیر
- هرگز نرسیده‌ای به جایی که می‌پرس
تا زنده شوی به کبریایی که می‌پرس
- (همان، ص ۱۷۰)
۲۵. برای آسان‌تر شدن مقایسه این غزل با غزل پیشین، محور عمودی آن تغییر داده شده است؛ همچنین نک: حافظ، به کوشش انجوی شیرازی، ص ۴۷۵ که نمونه‌هایی به همین وزن و قافیه اما ردیف دیگر آورده است.
۲۶. برای نمونه‌های دیگر، نک: حافظ، به کوشش انجوی شیرازی، ص ۴۷۷.

منابع

- ابن‌یمین فریومدی، محمودبن یمین‌الدین، دیوان/ اشعار، به کوشش حسینعلی باستانی‌راد، سنایی، ۱۳۴۴ ش.
- _____، دیوان قطعات و رباعیات، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، مروج، چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۳۱۸ ش.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۵۴ ش، «غزلسرایی امیر خسرو»، یغما، شماره ۲۸، ص ۶۴۹ - ۶۵۶.
- امیرمعزی، محمدبن عبدالملک، ۱۳۱۸ ش، دیوان، به کوشش عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیه.
- انوری، علی‌بن محمد، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، چ ۳، ۱۳۷۲ ش.
- اوحدی، رکن‌الدین، کلیات، به کوشش و مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (چاپ عکسی)، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان، ۱۳۵۳ ش.
- _____، ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ق، بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، به کوشش علی زمانی علویجه، ۲ ج، قم.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به کوشش علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران، چ ۶، ۱۳۷۷ ش.
- _____، دیوان، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران، چ ۲، ۱۳۶۲ ش.
- _____، دیوان، ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- خاقانی شروانی، بدیل‌بن علی، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چ ۴، ۱۳۷۳ ش.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۲ ش، حافظ‌نامه، چ ۵، تهران.
- خلخالی، سید عبدالرحیم، ۱۳۶۷ ش، حافظ‌نامه، چ ۳، تهران.
- خواجوی کرمانی، محمودبن علی، دیوان/ اشعار، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، چ ۱، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- خوافی، احمدبن محمد، مجمل فصیحی، مقدمه تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، چ ۱، ۳ ج، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ذکر جمیل سعدی، ۱۳۷۳ ش، (مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه)، ۳ ج، تهران.

- رشید یاسمی، غلامرضا، ۱۳۷۳ ش، مقاله‌ها و رساله‌ها، به کوشش ایرج افشار با همکاری محمدرسول دریاگشت، تهران.
- ریاحی، محمدمین، ۱۳۷۴ ش، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، ج ۲، تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۸۵ ش، غزلهای سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، ج ۱، تهران.
- سلمان ساوجی، سلمان بن محمد، کلیات، به کوشش عباسعلی وفایی، ج ۲، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱ ش.
- صدر قونیوی، ابوبکر بن زکی، روضة الکتاب و حدیقه الالباب، به کوشش میر ودود سید یونسی، تبریز، ۱۳۴۹ ش.
- ضیایی حبیب آبادی، فرزاد، ۱۳۸۵ ش، «سعدی هند و حافظ شیراز»، نشر دانش، سال ۲۲، شماره اول، بهار، ص ۳-۷.
- عطار، محمد بن ابراهیم، ۱۳۷۴ ش، مختارنامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران.
- غنی، قاسم، ۱۳۸۶ ش، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، تهران.
- قزوینی، محمد، «بعضی تضمینهای حافظ»، یادگار، سال اول، شماره‌های ۵، ۶، ۸، ۹.
- کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۷ ش، دیوان، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران.
- کمال خجندی، مسعود، ۱۳۷۴ ش، دیوان، به اهتمام ایرج گل سرخی، ج ۱، تهران.
- مجتبابی، فتح‌الله، ۱۳۶۴ ش، «حافظ و خسرو»، آینده، سال یازدهم، شماره ۱-۳، فروردین - خرداد، ص ۴۹-۶۹.
- _____، ۱۳۸۵ ش، شرح شکن زلف (بر حواشی دیوان حافظ)، تهران.
- مجتهدزاده، علی‌رضا، ۱۳۷۵ ش، «ارتباط سعدی و نزاری قهستانی و تأثیر نزاری در حافظ»، مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، تألیف منصور رستگار فسایی، تهران، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۶۱.
- مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳ ش، با مقدمه و فهرس، به کوشش ایرج افشار، تهران.
- مشار، خانبابا، ۱۳۵۲ ش، فهرست کتابهای چاپی، تهران.
- میرافضلی، سیدعلی، ۱۳۶۹ ش، «زین قصه دراز... حرفهایی دیگر درباره تأثیر پیشینیان بر حافظ»، نشر دانش، سال ۱۰، شماره ۵ مرداد و شهریور، ص ۳۴-۴۴.
- نزاری قهستانی، سعدالدین، ۱۳۷۱ ش، دیوان، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۱، تهران.
- نعمت‌الله ولی، نعمت‌الله بن عبدالله، ۱۳۶۲ ش، دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، حواشی م. درویش، کتابفروشی محمدعلی علمی، ج ۴، تهران.
- نیکنام، مهرداد، ۱۳۸۱ ش، کتاب‌شناسی حافظ، ج ۱، شیراز.